



کرامت انسانی حکم قانونی نشده تا باید و نباید داشته باشد/ کرامت انسانی قربانی پیچ و تاب اداری

طرح این سؤال را برای خود مجاز می‌دانم که مگر فراهم شدن زیست بهینه، بی تنش و دغدغه، آسوده و کریمانه برای جامعه مومنین امکان وقوعی ندارد؟

طرح این سؤال را برای خود مجاز می‌دانم که مگر فراهم شدن زیست بهینه، بی تنش و دغدغه، آسوده و کریمانه برای جامعه مومنین امکان وقوعی ندارد؟ به یقین ممکن بلکه نه دشوار که آسان و میسر است و اگر چنین است پس: آیا کلید حل مشکل مفقود شده؟ و اگر مفقود نشده در دست کیست؟

به گزارش خبرگزاری مهر، آیت‌الله دکتر سیدمصطفی محقق داماد عضو پیوسته فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران و استاد دانشگاه شهید بهشتی در یادداشتی به بیان مشکلات اداری کشور اشاره و آنها را مانعی برای کرامت انسانی دانسته است. متن یادداشت وی از نظر شما می‌گذرد.

مکرراً از طرق مختلف به گوش می‌رسد که عالیجناب ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران برآنند که منشور حقوق شهروندی صادر فرمایند و برای این منظور حسب اطلاع اقداماتی نیز انجام شده است، شکرالله سعه وایده لمرضاته. ولی پیشنهاد اینجانب آنست که معظم له قبل از صدور منشور و حتی به جای آن، خطاب به مراجع زیر مجموعه دولت نه منشور که دستور صادر بفرمایند مبنی بر اینکه تنها یک اصل اصیل که می‌توان آنرا اصل محوری وپایه‌ای برای تمام اصول حقوق بشر و نیز حقوق شهروندی محسوب داشت رعایت کنند و برای اجرایی شدن دستورآن مقام معظم راهکارهای اجرایی منظور و برای تخلف از دستورات ضمانت اجرای متناسب ملحوظ فرمایند بگونه‌ای که شهروندان بتوانند با متخلفان برخورد قانونی کنند. آن اصل عبارت است از اصل کرامت انسانی.

معروف است که ایمانوئل کانت، فیلسوف نامدار قرن هجدهم میلادی پدر حقوق بشر است در حالی که در سراسر آثار وی حتی یک مورد ترکیب "حقوق بشر" دیده نمی‌شود. آنچه موجب شده که وی را به این لقب بخوانند آنست که در چند جا در نوشته‌های او ترکیب «کرامت انسانی» دیده می‌شود و چون این اصل خمیر مایه حقوق بشر است او را چنین عنوان داده اند. من در این یادداشت نمی‌خواهم به تحلیل و تبیین این اصل بپردازم و در جای خود در حد توان انجام وظیفه کرده‌ام. اینک صرفاً برآیم که در پیشگاه خوانندگان این سطور نوعی خود انتقادی و یا به قول دیگری خود مشتم مالی کنم.

در جامعه‌ای که مزین و معنون بنام اسلام و مفتخر به پیروی از قرآن مجید است که ۱۴ قرن قبل اصل کرامت بشری را مطرح ساخته و در ادبیات اسلامی همین ترکیب و ترکیبات مشابه نظیر شرافت و عزت جامعه مومنین به وفور تأکید شده، چرا این اصل اصیل فراموش شده و در عداد مناسک و شعائر لازم الرعایه قرار نگرفته و نمی‌گیرد. اجازه بفرمایید از کلی گویی بپرهیزم و به یکی از حوادث واقعه‌ای که در روزهای اخیر برای صاحب این قلم رخ داده اشاره کنم که به نظر می‌رسد چنانچه دولتمردان و ارباب قدرت به کرامت انسانی شهروندان توجه داشتند برای اجتناب از وقوع اینگونه پدیده‌ها که نقض صریح کرامت است راه حلی را می‌اندیشیدند. مشروح قضیه را می‌نگارم و از خوانندگان کرام به خاطر تفصیل پوزش می‌طلبم زیرا با تحمل آن تصدیق خواهند فرمود که تطویل بلا طائل نیست و نگارنده از نقل ریز ماجرا، ارائه نمونه‌ای از صدها وقایع مشابه است. از اینجانب بپذیرید که هیچ گونه گزاف و بزرگ نمایی در آن وجود ندارد و عیناً نقل ماقوع است.

صفحه اول گذرنامه اینجانب در یک سفر علمی به علت بی احتیاطی مأمورین مربوطه اندکی مخدوش شده بود که می‌بایست اصلاح و یا تعویض شود پس از تحقیق و تفحص، پرس وجو از این مقام و آن مقام معلوم شد تنها راهش مراجعه به امکانی است که «پیشخوان دولت» عنوان دارد و حل مشکل تنها با مراجعه شخص دارنده گذرنامه امکان پذیراست ولا غیر، یعنی به اصطلاح حقوقی از امور نیابت بردار نیست... به ناچار در تیرماه خورشیدی مقارن با ماه مبارک رمضان صائماً حرکت کردم درحالی که شدت گرما بیداد می‌کرد گویی ذرات آتش همراه با گازهای متصاعد از مواد آلاینده برسر عابریں ریخته می‌شد و به قول سعدی «در تموزی که حرورش دهان بخوشانیدی و سمومش مغز استخوان بجوشانیدی» از سرای به در شدم و روانه یکی از آن مراکز گشتم.

اولاً معلوم شد پیشخوان‌ها مقول به تشکیک هستند، همه، همه کارها را نمی‌کنند و تنها مشکل من مربوط به پیشخوانی خاص است تا آنکه به هر حال ملجا خود را یافتم و به درگاه آن رسیدم. پیشخوان مزبور در طبقه فوقانی ساختمانی واقع بود، با پله‌های عدیده بدون هرگونه بالابر برقی که جسم خسته من پیرمرد هفتاد ساله را مساعدت کند. نفس زنان پله‌ها را طی کردم و به محل مزبور واصل شدم. با سالنی پر از جمعیت روبرو شدم که قبل از من آمده بودند. کثرت جمعیت حاضران در محیطی تنگ و مضیق در هوای گرم تابستان، گویی وسائل تبرید را به کلی بی اثر ساخته بود. من بخت برگشته گذرنامه مخدوش!!، برای مراجعه به باجه مربوط طبعاً بایستی حق تقدم را رعایت کنم.

با طیب خاطر و رضایت باطن نسبت به رعایت نوبت چشمم را برای یافتن یک صندلی گرداندم ولی صندلی‌های انتظار مراجعه کلا پر بود لذا زبان بریده به گوشه‌ای در جوار دیواری خزیدم و صم بکم ایستادم تا نوبتم فرارسد. (البته شکوه نمی‌کنم که چرا جز

سالخوردگان هم سن خودم احدی برنخواست که صندلی خود را به من تعارف کند، علتش را می‌دانم، خودم شرمنده و سرافکنده‌ام و لب فرو می‌بندم) به هر حال نوبتم رسید و به باجه مربوط خوانده شدم و نیاز خود را مطرح کردم و خوشحال بودم که بخت مرا یار شده و ساعات انتظار سرآمده و لحظاتی دیگر مدارک مرا تحویل می‌گیرند و از هوای این محیط که راه تنفس را برمن تنگ کرده بود راحت می‌شوم و به سراغ کارم خواهم رفت.. در پاسخ با صدایی بلند از پشت باجه و وراء زجاجه چنین شنیدم: شما باید بروید اداره گذرنامه!!

مأمور باجه این را گفت و نفر بعدی را به باجه فراخواند. من بیچاره پس از آن همه انتظار از شنیدن این جمله بدون توضیح چنان یکه خوردم که گویی مشت محکمی بر مغزم کوبیده شد یک لحظه فقط ایستادم و با خود سؤال کردم مگر این مراکز نه برای گرفتن مدارک متقاضیان حل مشکل گذر نامه است؟ وانگهی اداره گذرنامه کجاست؟ به کجا باید بروم؟ کدام اداره گذرنامه؟ دور است یا نزدیک؟ راستی از چه کسی باید سؤال کنم؟ به هرحال برگشتم به آخر صف و دو مرتبه برای پرسیدن سؤالاتم به خصوص آدرس اداره‌ای که باید مراجعه کنم، در نوبت نشستم تا به باجه خوانده شدم پرسیدم شما چرا مدارک را تحویل نمی‌گیرید؟ پاسخ داد شما باید بروید اداره گذرنامه بروید از آنجا به ما بنویسند تا ما تحویل بگیریم!! گفتم اداره گذرنامه‌ای که باید مراجعه کنم کجاست؟ فرمودند: یافت آباد چهارراه قهوه خانه!! این را گفت و نفر بعدی را به باجه فراخواند. یادداشت کردم و لنگان لنگان با خوف و رجاء محل را ترک کردم در حالی که وقت اداری هم لحظات آخر بود و آن روزم چنان سپری شد.

نخستین ساعات روز بعد قبا و ردا کردم و به سوی یافت آباد به راه افتادم تا به منطقه رسیدم پیرسان و جویان از چهارراه قهوه خانه و محل اداره گذرنامه تا پس از دو ساعت راه آمدن در ترافیک کشنده تهران به مقصد واصل شدم. عمارتی ظاهراً چهار طبقه بود مأموری با مقادیم بدن جلوی من را گرفت و چنان مهر سکوت بر لب داشت که گویی به پیروی از ادیان انبیاء سلف روزه سکوت نیت کرده بود. تمام خلل و فرج بدنم را بازرسی نمود و موبایلم را گرفت و اذن دخول عطا فرمود و با اشاره سبابه مبارک مرا به طبقات بالا هدایت کرد. از ظهور سبابه مبارکه و با اجرای اصالة الظهور در اشارات، طبقه چهارم را مقصد حرکت خود دانستم. پله‌های عدیده و کثیره از یکسو، هوای گرم تابستان و من پیرمرد گرفتار درد زانو نگاهی به پله‌ها کردم و "انا الیه راجعون" گویان راه را ادامه دادم هر طبقه‌ای که رفتم معلوم می‌شد باید بالاتر بروم گاهی مرد می‌شدم مجدداً به طبقه پائین‌تر بر می‌گشتم تا آنکه سرگردان و حیران در میان پله‌ها دل مردی از ارباب رجوع برایم سوخت و مرا به طبقه سوم رهنمون شد.

وارد شدم خواتینی در پشت باجه‌ها با حجاب کامل مشغول به کار بودند و وضع سالن نشان می‌داد که باید مانند روز قبل در نوبت بایستم. ایستادم تا نوبتم فرا رسید مشکل را به خاتون پشت باجه مطرح کردم مدارکم را گرفت و فرمودند: متأسفانه یکی از صفحات گذرنامه کپی کم دارد. بروید کپی بگیرید و بیاورید. پله‌ها را مجدداً برگشتم به پایین برای یافتن محل اخذ کپی، پیرسان وجویان شدم تا به هرحال یافتم و گرفتم و برگشتم. دو مرتبه پله‌های کثیره را پیمودم و باز پس از تحمل نوبت خاتون بزرگوار مدارک را گرفت و گفت بنشینید. به هرحال در آخرین لحظات وقت اداری موفق شدم نامه مربوط را دریافت کنم. این روزمن هم به طور کامل گذشت.

روز بعد با داشتن نامه در دست به پیشخوان دولت قبلی برگشتم. همان مسیر را طی گرفتم. در نوبت نشستم وقتی به باجه رسیدم معلوم شد که عکسی که ارائه کرده ام مربوط به سال قبل است باید به روز باشد. باز مجدداً از پله‌ها پایین آمدم و چون امکان دسترسی به عکاسی نبود کار را به روز دیگر موکول کردم برای روز چهارم پس از تهیه عکس مجدداً به دفتر پیشخوان مراجعه و پس از طی نوبت موفق به تحویل مدارک شدم و فرمودند بروید تا گذرنامه به آدرستان بیاید. خدا را شکر کردم و نفس راحتی کشیدم. ملاحظه می‌کنید که در جریان فوق که نمونه‌ای کوچک و ملموس و محسوس بود ظاهراً از هیچ کس تخلفی سرزده ولی تصدیق می‌فرمایید که کرامت انسانی در این گونه معیشت قربانی می‌شود.

معما همین جاست که چگونه می‌شود کاری کرد که از سویی تخلفی صورت نگیرد و از سوی دیگر کرامت انسانی شهروندان زیر پا گذاشته نشود. به نظر می‌رسد سر معما آن است که مسئله کرامت انسانی برای ما از یک اصل وجودی و شناختی به صورت یک حکم قانونی درنیامده که باید و نباید به دنبال داشته باشد.

خدا گواه است که هرگز نمی‌خواهم ذره‌ای برای خویشتن حسابی خاص باز کنم و خود را از آحاد ملت جدا بدانم زیرا براین باورم که: قطره دریاست اگر با دریاست/ ورنه او قطره و دریا دریاست. ازسوی دیگر من سرزمینم را می‌شناسم و از شرائط جاری درکشور و وجود مراکز متعدد قدرت آگاهی کافی دارم و هرگز نمی‌خواهم با فلان دیار غربی و یا شرقی مقایسه کنم، حاشا وکلا، ولی طرح این سؤال را برای خود مجاز می‌دانم که مگر فراهم شدن زیست بهینه، بی تنش و دغدغه، آسوده و کریمانه برای جامعه مؤمنین امکان وقوعی ندارد؟ به یقین ممکن بلکه نه دشوار که آسان و میسور است و اگر چنین است پس: آیا کلید حل مشکل مفقود شده؟ و اگر مفقود نشده در دست کیست؟

ممکن است خواننده نکته سنجی خطاب به نگارنده بگوید که شما خودت سال‌ها مسئول رسیدگی به سوء جریان‌های اداری بودی پس چرا اینک...؟ در پاسخ خاضعانه عرض می‌کنم که اولاً اگر از من در چنان سمتی تقصیر و یا قصوری سرزده یعنی کاری که باید بکنم نکرده‌ام با همین قلم از پیشگاه ملت عذر می‌خواهم و از عذر خواهی هرگز ابایی ندارم و برای خویشتن افتخار می‌دانم. امیدوارم با گذشت آنان خدای بزرگ ارحم الراحمین مرا ببخشد و ثانیاً در آن زمان که حدود ربع قرن از آن می‌گذرد سوء جریان‌ات به گونه‌ای فزون بود که با توجه به مقتضای حاکم بر کشور توسط اداره‌ای مضیق و محدود بیش از آنچه انجام شد امکان وقوعی نداشت. آنروز اینجانب چنین می‌اندیشیدم و هنوز هم برآنم که بایستی در آن سمت و نظائر آن در درجه نخست به فکر حمایت از حکومت شونده باشم تا حکومت کننده.

به هرحال دآوری راجع به آنچه شده و نشده را به وجدان پاک ملت عزیز ایران می‌سپارم.

اللهم انا نرغب اليك فى دولة كريمة تعز بها الاسلام واهله
سيدمصطفى محقق داماد - ۱۴ مردادماه ۹۳